

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

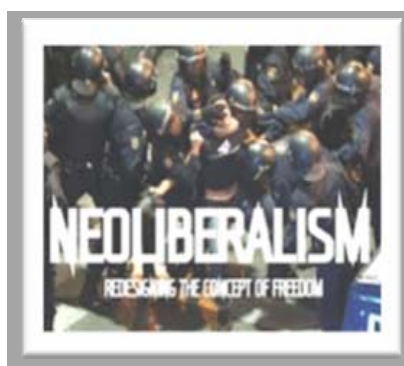
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سحر صبا
۰۷ جون ۲۰۱۹

نئولیبرالیسم و خصوصی سازیها- ۱



تعریفی که نظریه پردازان نئولیبرالیسم در نظام سرمایه داری در رابطه با بازار آزاد دارند این است: که می تواند منابع را به طور کارآمد اختصاص دهد و دیگر نیازی به مداخله دولت در اقتصاد نیست. سرمایه داران طرفدار سیاستهای خصوصی سازیها، بر این نظراند، دولت نباید در بازار دخالت کند تا سرمایه به اشکال خصوصی در دست اقلیتی از سرمایه داران و شرکتهای چند ملیتی تمرکز یافته و در این راستا منابع بدرستی تخصیص یابند. از نظریات دیگر این مکتب این است که می گویند بازارهای جهانی باید آزاد باشند تا کشورهای مختلف بتوانند براحتی با هم مبادله کنند. تعرفه ها باید کاهش یابد تا تبادل تجاری با هزینه پائین و به سهولت صورت گیرد. نئولیبرالیسم با استفاده از این حربه دست سرمایه داران بزرگ را برای سود آوری کلان در بازارهای جهانی باز می گذارد و این امکان را به آنها می دهد که به هر شکل ممکن از بارآوری کار و دسترسی به مواد خام ارزان برای رشد سرمایه و مسلط شدن بازار استفاده نمایند. این در شرایطی است که تولید داخلی در کشورهای وارد کننده به علت عدم توان رقابت و حجم انبوه واردات ارزان، به سمت زوال پیش می رود. بر مبنای چنین اندیشه هائی که در انگلستان شکل گرفت، نظام سرمایه داری و مکتب فکری لیبرالیسم تقویت یافت، در واقع نئولیبرالیسم مرحله تکامل یافته لیبرالیسم است.

به طور کلی لیبرالیسم و نئولیبرالیسم بر چند اصل استوار است. اول این که دولت نباید در اقتصاد دخالت کند. دوم بازارها را باید آزاد گذاشت تا دست نامرئی منابع را به طور کارآمد تخصیص دهد. سوم قوانین به خصوص قوانینی که مانع تجارت است باید حذف شود. چهارم حقوق کارگران نباید افزایش یابد. پنجم مالیات ها باید کاهش یابد تا انگیزه کافی

برای تولید کننده و سرمایه داران باشد. ششم در رقابتی که در جامعه موجود است تولید کنندگان به طور عقلانی رفتار می کنند و به دنبال سود و منفعت شخصی هستند.

بحرانهای مالی در دهه ۷۰ و اوایل ۸۰ همراه با تورم و بیکاری، کشورها و دولت ها را با مشکل مواجه کرده بود. کشورهایی که از لیبرالیسم حمایت می کردند، با تولید انبوه و کمبود تقاضا مواجه شدند. در آن زمان کشورهای قدرتمند نیاز به کشف بازارهای جدید برای عرضه تولیدات خود داشتند؛ در نتیجه نیاز به تصرف بازارهای جدید بود. لیبرال ها برای ورود به بازارهای جدید با مانع اصلی به نام دولت مواجه بودند؛ سعی در دخالت حداقلی دولت را در اقتصاد مطرح نمودند. با این سیاست، مرزهای جغرافیایی از بین می رفت و شرکت های بزرگ دنیا براحتی می توانستند به بازارهای بکر و دست نخورده کشورهای در حال توسعه دسترسی پیدا کنند؛ لذا در چنین شرایطی با رشد بازار مشکل کمبود تقاضا از بین می رفت. از طرف دیگر با ورود شرکت های چند ملیتی به کشورهای در حال توسعه، بازارهای داخلی کشورهای توسعه یافته و استثمارگر رشد فزاینده ای یافتند.

این سیاستهای تجاوز گرانه سرمایه داران کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه که تحت لوای صادرات و واردات، "آزاد سازی تجارت" نام گرفته است، موجب تشدید یکی از بدترین شکل های وابستگی و انقیاد اقتصادی کشورهای در حال توسعه است. آزادی خواهی نئولیبرال ها همه از همین جنس است: «آزاد سازی قیمت ها، آزاد سازی تجارت، آزادی بازار، آزادی واردات کالاهای لوکس»، اما نه آزادی اتحادیه ها و سندیکاها، نه آزادی تجمعات و تشکل های کارگری.

در اثر غارت و چنگ اندازی سرمایه داری جهانی به بازارهای کشورهای در حال توسعه امروزه می بینیم که در اشکال تراستها و کارتلها و شرکت های غول آسای چند ملیتی ظاهر شده اند. نئولیبرالها با اجرای سیاستهای نئولیبرالی و حمایت مالی توانسته اند با افزایش فروش شرکت های چند ملیتی که غالباً در اختیار سرمایه داران جهان قرار دارد، سود و سرمایه خود را افزایش دهند. نئولیبرالیسم مدعی است که دولتها باید کوچک بمانند. آنها با این حربه و حيله برای رفع بحرانهای اقتصادی موجود، امید به بازار آزاد و به آینده خصوصی سازیها بسته اند. صاحبان این خصوصی سازیها غالباً در شرکت های فراملی سهام دارند و به دنبال منفعت و سود خود هستند. این شرکتها با در اختیار گرفتن منابع ارزان در کشور در حال توسعه از جمله زمین، نیروی کار، مواد خام و اولیه، فرآورده های خود را با کمترین هزینه تولید می کنند و با بیشترین قیمت ممکن در بازار آزاد آن را به فروش می رسانند. این مبادله تجاری نابرابر شکاف و فاصله عمیق بین کشورهای فقیر و غنی را بیشتر می نماید. از نتایج "آزاد سازی" وابستگی و انقیاد کشورهای در حال توسعه به کشورهای توسعه یافته می باشد.

ریگان به عنوان یکی از سردمداران ایدئولوژی نئولیبرالیسم برای احیای قدرت طبقاتی سرمایه داری حمله تهاجمی به اتحادیه ها و تشکلهای کارگری نمود و سعی نمود اعتراضات این تشکلهای کارگری را در کسب مطالبات و خواسته هایشان در هم بشکند، با این شگرد هم در میان کارگران رعب و وحشت ایجاد کند. به موازات این طرحها، با به کار گیری از انواع و اقسام ایدئولوژیهای نئولیبرالی، تبلیغات مدیانی به تبلیغ و ترویج نئولیبرالیسم پرداختند. تمام این ارگانها یک صدا برای دولت نئولیبرال و نهادهای حامل آن از جمله: صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و ملل متحد تبلیغ می نمودند.

از دیگر طرفداران پرو پا قرص ایدئولوژی نئولیبرالیسم مارگارت تاچر در انگلستان بود. تاچر برای تضعیف قدرت اتحادیه های کارگری در های صنایع بریتانیا را به سوی بازار آزاد و رقابت عنان گسیخته گشود. طولی نکشید که صنعت فولاد شفیلد، کشتی سازی گلاسکو و صنعت خودروسازی محلی بزرگترین ضربات را متحمل شدند. پای شرکت های

جاپانی به بریتانیا باز شد. این شرکت‌ها فقط و فقط کارگرانی را که در اتحادیه عضو نبودند استخدام می‌کردند. در نتیجه با به حراج گذاشتن نیروی کار کارگران با دستمزدهای بسیار پائین طبقه کارگر انگلستان به تدریج به بردگی سیاستهای نئولیبرالیسم تن دادند. خصوصی‌سازی در صنایع هوا فضاء، مخابرات، خطوط هوایی، فولاد، برق، گاز، نفت، زغال، آب، حمل و نقل اتوبوس رانی و راه آهن با قیمت نازل پیاده شد.

نئولیبرالیسم برنامه از پیش طراحی شده سرمایه داری جهانی است که از طریق نهادهای صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و تجارت آزاد طی چند دهه گذشته حاکمیت نموده است. صندوق بین المللی پول بر این مبنا تأسیس شد که بازارها عموماً خوب کار نمی‌کنند و ممکن است باعث بیکاریهای بزرگی بشوند و نتوانند منابع مالی لازم را برای اصلاح امور اقتصاد در اختیار کشورها بگذارند. اما این نهاد بین المللی طی زمان تغییرات زیادی کرده است و اکنون از برتری بازار حمایت می‌کند، و در حالی که تأسیس آن بر احساس نیاز به فشار بر روی کشورها بود تا سیاست افزایش هزینه‌ها و کاهش مالیاتها را در پیش بگیرند و با کاهش نرخ های بهره اقتصاد را به حرکت در آورند، امروز صندوق، به شرطی اعتبار می‌دهد که کشور مورد نظر حاضر شود سیاستهای کاهش کسری بودجه، افزایش مالیاتها و یا افزایش نرخ های بهره را اتخاذ کند که به محدود شدن فعالیتهای اقتصادی منجر می‌شود.

هدف اصلی صندوق بین المللی پول حفظ ثبات اقتصاد سرمایه جهانی است. صندوق بین المللی پول در کمکهای بین المللی نقش مشخصی دارد. فرض بر این است که صندوق، وضعیت اقتصاد کلان کشور را بررسی می‌کند تا مطمئن شود که کشور در محدوده امکانات اقتصادی اش حرکت می‌کند. امروزه هر کشوری نتواند حداقل استانداردهای مشخصی را حاصل کند، صندوق کمکهای خود را به آن کشور متوقف می‌کند و معمولاً وقتی صندوق کمکهای خود را متوقف می‌کند بانک جهانی هم از این امر پیروی کرده و کمکهای خود را متوقف می‌کند. تمرکز صندوق بین المللی پول به اقتصاد کلان و به خصوص تورم، منجر به این شد که مسائل مربوط به فقر، بیکاری، نابرابری سرمایه بین طبقات دارا و ندار را نادیده بگیرد. از مهمترین خواسته‌ها و شرایط صندوق بین المللی پول از کشورها در مقابل پرداخت وام، آزادسازی بازار سرمایه است؛ چرا که بازار سرمایه موفق، نشان دهنده وجود نظام سرمایه داری است، البته لازم به ذکر است که صندوق در کنار این درخواست، درخواست دیگری هم دارد و آن تعیین نرخ بهره توسط بازار آزاد است.

هر آنچه مسئولین بانک جهانی می‌گویند، باورکردنش مشکل است که بانک جهانی از تأثیرات فاجعه باری که سیاستهایش در جهان سوم برجای گذاشته، بی اطلاع بوده باشد. بانک جهانی، تحت سلطه ایالات متحده امریکا است و از دیرباز، به مثابه بازوی سیاست خارجی ایالات متحده عمل کرده است. برنامه های تعدیل اقتصادی بانک جهانی طی دهه ۱۹۸۰ شروع و حمله وسیع واشنگتن علیه کشورهای جهان سوم بود. که نتیجه آن بیکاری، گرسنگی و فقر و فلاکت را به همراه داشته است. در سال های پایانی دهه ۱۹۹۰، بانک جهانی سخت در تلاش بود تا تصویری خیرخواهانه از خود در اذهان ایجاد کند. ابتدا گزارش توسعه جهانی آن، بر اهمیت نقش دولت در بهبود وضعیت بهداشت و سلامت و آموزش و کاهش نابرابریهای اجتماعی تأکید داشت. در ماه جولای ۱۹۹۷، بانک جهانی اعلام داشت که فقر رو به افزایش و نابرابری در درآمدها را که از اعمال برنامه های تعدیل اقتصادی مورد نظر بانک در جهان سوم ناشی شده است، با همکاری ۳۰ سازمان غیردولتی که از سیاستهای بانک به سبب نتایج حاصل از آن، انتقاد کرده اند، مورد بررسی قرار خواهد داد. بانک جهانی تحت برنامه های تعدیل اقتصادی به این شرط به کشوری وام می‌داد که دولت آن، به نفع بازپرداخت مطالبات بانکهای غربی، هزینه های عمومی را وسیعاً کاهش دهد.

تا آنجا که به ایران بر می‌گردد، خصوصی‌سازیها از مهمترین برنامه‌ها برای گسترش انباشت سرمایه در دستور کار دولت‌های سازندگی و اصلاحات قرار گرفت. چنین هدفی ارزان‌سازی تدریجی نیروی کار را به دنبال داشت و ارزان‌سازی نیروی کار به نوبه خود مستلزم موقت‌سازی نیروی کار بود.

تاریخ موقت‌سازی نیروی کار در سالیان پس از جنگ در بخش‌های گوناگون اقتصادی با مراحل متنوع و ترتیب‌های مختلفی رقم خورد، اما به نظر می‌رسد می‌توان از چند مرحله مشترک، صرف‌نظر از زمان‌بندی‌های گوناگون، در همه بخش‌های عمده مثل نفت و گاز و آب و برق و مخابرات و خودروسازی نام برد.

ابتداء مرحله اجرائی تحقق موقت‌سازی نیروی کار باید به این شکل شروع می‌شد، تعدادی زیادی از کارگران تحت عنوان بازنشسته‌سازی‌های زود هنگام اختیاری و باز خرید سازی‌های به ظاهر داوطلبانه اما واقعاً اجباری کارکنان بخش‌های گوناگون دولتی که تا پیش از این به واسطه رابطه استخدامی شان با دولت از امنیت شغلی برخوردار بودند. چه بازنشستگی زود هنگام و چه باز خرید اجباری، هر دو، طرح‌های بورژوازی برای کوچک سازی دولت بود؛ آن‌هم با تأکید بر کوچک‌سازی دولت که در اشکال قوانین و مقررات تازه تصویب شده به مورد اجراء گذاشته می‌شد با حربه تعدیل نیروی انسانی طبقه کارگر را با بیکاری تدریجی مواجه ساخت. مثلاً تعداد کارگران دارای قرارداد استخدام رسمی در صنعت نفت از حدود ۵۴ هزار نفر در اوایل پس از جنگ به حدود پنج هزار نفر در سال ۱۳۸۳ کاهش یافت. قانون کار نه فقط به انعقاد قراردادهای موقت رسمیت می‌دهد بلکه زمینه‌های اخراج کارگران در قرارداد موقت را از جنبه حقوقی بسیار سهل می‌کند. این گونه بود که اصطلاحاتی چون کارگر قراردادی، کارگر قرارداد سفید امضاء، کارگر روزمزد، کارگر بی قرارداد، کارگر ساعتی، کارگر قرارداد شفاهی، کارگر پیمانی و غیره به واقعیت زندگی روزمره صاحبان نیروی کار بدل شد. موقت‌سازی نیروی کار فقط وسیله ای بود برای ارزان سازی نیروی کار، که امکان انباشت سرمایه به دست بورژوازی دولتی و خصوصی را به دنبال داشت. البته ارزان‌سازی نیروی کار فقط به سطح دستمزدها ختم نشد، بلکه در این راستا وضعیت معیشتی کارگران، وضعیت اسکان، نحوه استخدامی، ساعت‌های کاری روزانه، مرخصی سالانه، ایمنی محل کار، در سالیان پس از جنگ به ویژه در دوره اصلاحات رو به وخامت گذاشتند. ارزان‌سازی نیروی کار در واقع پروژه‌ای بود که در دولت سازندگی شروع شد و در دولت اصلاحات با جدیت استمرار یافت و در دولت‌های نهم و دهم به نفع همه جناح‌های بورژوازی مورد بهره برداری قرار گرفت. در عین حال، دولت اصلاحات که با شعار تقویت جامعه مدنی به صحنه آمد مثل همه دولت‌های پس از انقلاب کوشید مانعی باشد در برابر تشکیل‌یابی کارگرانی که می‌خواستند مقابل این روندهای ویرانگر مقاومت کنند.

در ایران بعد از جنگ تحمیلی و با آغاز دوره سازندگی، با روکار آمدن دولت رفسنجانی تفکر نئولیبرالی و اجرای سیاست‌های آن خلاف طرز تفکر حاکم بر دوران جنگ، حیات دوباره پیدا کرد و دولت‌های بعدی هم این سیاستها را پیش بردند. مجمع تشخیص مصلحت و سردمداران جمهوری اسلامی اصل ۴۴ قانون اساسی را در رابطه با خصوصی سازیها به تصویب رساندند. این بند از قانون اساسی کاملاً منطبق با تفکرات نئولیبرالیسم و بر آورده نمودن خواسته های آن از طریق صندوق بین المللی پول و بانک جهانی می باشد. همان بخش خصوصی که فقط به دنبال سود آوری بیشتر و تقویت سرمایه های خصوصی در سطح داخلی و خارجی است.

بخش وسیعی از صنایع ایران تعطیل شده و یا در حال تعطیل شدن است. تا جایی که به بخش واردات بر می‌گردد در چند سال گذشته ما با حجم وسیعی از کالاهای وارداتی بُنجل تا کالاهای لوکس مصرفی از کشورهای مختلف به خصوص چین روبه رو بودیم. حجم عظیم درآمدهای نفتی، بدون توجه به توسعه بخش تولید، با حاکمیت بخش دلالی و رانت خواری بر روابط اقتصادی، همگی سبب شده تا کشور به جامعه ای مصرفی تبدیل شود. مصرفی که غالباً از

تولیدات شرکتهای فراملی و چندملیتی خارجی تأمین می شود و با وابستگی کامل اقتصادی؛ یعنی در اختیار گذاشتن بازارهای داخلی در خدمت سود سرمایه داران جهانی و تقویت و توسعه هر چه بیشتر خصوصی سازیها. در دولت دهم و یازدهم با ارز ارزان، حجم عظیمی از کالاهای وارداتی به کشور سرازیر شد که بیشترین ضربه را به بخشهای تولیدی زد و سبب تعطیل شدن بخش صنعتی و افزایش بیکارسازیها، فقر و فلاکت میلیونها توده کارگر و زحمت کش جامعه شد.

نئولیبرالیسم در طول این چند دهه سلطه خود ضمن تهاجم گسترده به اتحادیهها، سندیکاهای کارگری و دیگر تشکلهای کارگری به طرز غیر مترقبه ای توانسته طبقه کارگر را ایزوله و اتمیزه نماید. و مژورانه تبلیغ فرد گرایی را به جای حقوق انسانهای آزاد و برابر جا بزند. مدافعان و اجراء کنندگان طرحهای تاجرپریم - ریگانپریم با دفاع از حقوق فرد و در نظر نگرفتن حقوق جمعی به حمایت از بازار و انباشت سرمایه و کسب سود بیشتر و ارزش اضافی پرداختند و به از خود بیگانگی انسانها دامن زدند. بدین ترتیب رقابت و انگیزه فردی به جای رقابت و انگیزه جمعی و متشکل شدن، بالاترین ضربه را به طبقه کارگر و زحمتکشان وارد کرده است.

روند خصوصی سازی با پرداخت وامهای کلان و توصیههای صندوق بین المللی به دولت "توسعه اقتصادی" رفسنجانی آغاز شد. از مشخصه های این دوران وضعیتی بود که کارگران نفت یکی از بزرگترین صنایع ایران با آن مواجه شدند، روندی که در استخدام کارگران به وجود آمد به این شکل بود که کارگر طبق قراردادهای جدید استخدامی مجدداً استخدام شد. در این نوع استخدام ارتقای شغلی برای کارگر وجود نداشت. کارگرانی که به این طرح جدید صاحبان سرمایه تن ندادند از حیطة کار بیرون ماندند و با خرید و بازنشسته یا اخراج شدند. کارگرانی هم قبل از این طرح ارتقاء یافته بودند، در عوض از حق تشکل و اعتصاب محروم شدند.

در ادامه این طرح، دولت قراردادهای موسوم به پیمان کاری را منعقد نمود که در واقع ادامه همان طرحهای نئولیبرالی بود. از مشخصه های این طرح در هم شکستن اتحاد سراسری کارگران نفت، و اتمیزه نمودن آنها بود که رژیم سرمایه جمهوری اسلامی آگاهانه به این نقشه عمل دست زد، او به پتانسیل و سابقه مبارزه درخشانی که کارگران صنایع نفت در به پیروزی رساندن انقلاب ایران داشتند کاملاً واقف بود. طرحهای مناقصه ای پیمانکاری حربه دیگری بود که کارگرانی را که اخراج شده بوده با قراردادهای موقت و با حداقل دستمزدها بدون هیچ مزایا و حق بیمه ای مجدداً استخدام نمایند. این طرح در سطح گسترده ای در شرکت نفت اجراء شد و در شرایط فعلی ۹۰ درصد کارگران این صنایع تحت نظارت کارفرمایان جدید که همان پیمانکاران می باشند به شکل قراردادی به بدترین شیوه استثمار می شوند. چنین رویکردی به مثابه واگذاری کلیه امور کارگران اعم از دستمزد، بیمه، ایمنی محیط کار، مرخصی، مسکن، ساعت کار و سایر امور رفاهی و شغلی به کارفرمایان جدید بود. هدف صاحبان سرمایه این سیاست پیچیده نئولیبرالی، گریز وزارت نفت از مسؤولیت های قانونی و اجتماعی خود در قبال کارگران شاغل و بیکار بود. کارگرانی که به شکل قراردادی به کار اشتغال دارند به علت ترس از اخراج در متشکل شدن و مبارزه طبقاتی با محدودیتهای روبه رو هستند. با اجرای طرحهای پیمانکاری کارگران نمی دانند با کدام کارفرما روبه رو هستند. قراردادهای موقت و پیمانی مهم ترین شاخص استثمار نیروی کار است. به موجب این قراردادها کارگران حداکثر به مدت ۶ ماه تا یک سال به استخدام در می آیند و به دلیل نامنی شغلی و ترس از بی کاری در بسیاری مواقع سکوت اختیار می کنند. در نخستین سالهای عروج نئولیبرالیسم ایرانی در دوره رفسنجانی به سال ۱۳۶۹ طبق دومین تبصره ماده هفتم قانون کار قراردادهای موقت و پیمانی جنبه قانونی و حقوقی یافت.

ادامه دارد